

تر از این در این مسافه که
من است شرکت نکردم
بان مردم را کرده ام که میاد
صورت بندم در زمره
د! والا اگر این ملاحظه
اینجا نب دارید و میدانید
وتلیفات، میباشم حنا اولین
بت میگفت من بودم، هر
در مدرسه کتالیه بی زبانی
کله ام بوی قرمه سبزی میداد
ون، شاه شهید و مظفرالدین
شته ادمن هم شرح حال

جای سخن

تشیب خب و تاج جمینت
آید و ویسی

سال دوم شماره مسلسل ۸۴

بنجشنبه ۲۳ آذر ماه ۱۳۲۳

۴ ریال



داوی

آقای بیات، اگر شما فقط بتوانید برق تهران را اصلاح کنید ما شما را
میگردانیم روسمان و حلوا حلوا میکنیم
در نقل از نقل آقای دشتی در جلسه ۱۳ آذر ۱۳۲۳ در مجلس

موسی «برشته تحریر
دالدهر باقی ماند ولی چند
بسیار بسیار نفیس در آن
ولطه بسیار بسیار بزرگی
ند. قبالا باید متذکر شوم که
جایزه بسیار بسیار بسیار
بل دانشسرای ووسای کردیم
بود ذیجود من بردن ازم
لو ما ایته، گو بول و پارلومن
وه بر این دو برک بلاؤدر کنار
رسای را بفرانسه سر ترجمه

من عریضه فدایت شومی
فار محترم خود پر فرود آورد
فرانسه بانگلستان دعوت
در ریس زبان فارسی ازم کنگ
بسیار قلیلی چنان انگلیسی
بان بخصوص آثار جیم موریه
که با خود برنارد شاو برابری
ای سیاسی لندن از قبیل تیز و
یار آتشی در سیاست ملار
ضوزارت خارجه انگلستان
برفسور براون از ادمه دان

ومقاله نویسی شانی ندارم یاد
داد بز گوار خود با ندان
اعتباری دنیا و کجوری
کمبریچ سرودم که این آخری
نمونه بعنوان تین و تبرک

آدمم
ش سخت گیج آدمم
شاد
کنار خلیج آدمم
غضرائیهای شیرین مرا به کس
این مقوله صحتی نیکنم
ب و مرحمت دوستان و گذار

از مجموع این گفتار نتیجه
بسیار بسیار خوشوقتم که
محرك اصلی من در شهرت
بروبا گاند - ۳ - بروبا گاند

فلورستین آمریغائی

انه زهره خیابان شاهرضا



جای شما خالی! از وقتیکه هوا سرد شده و شبها دراز قهوه خونه بازیه رونقی پیدا کرده . مرشد هم که بروجه هاراجم و مجلس را گرم میبینه سر ذوق میاد و هرچه از پیر استاد در چنته داره میریزه بیرون . اون شب درست نمیدونم قصه کچا رسیده بود که از به شاعر مادر مرده ای چذد بیت خونده ، و بقدری مناسب و وصف حال بود که هنوزم که هنوزه یکی تو گوش منه . فرمود :

نعمت منعم چراست دریا دریا ؟

محنت مفلس چراست کشتی کشتی ؟
 به روز هم پدر ملا نصرالدین خدا بیامرز صنار بهش داد که بیره به به مستحق پده . ملا برد و داد و برگشت . باباش پرسید نصرالدین به مستحقش دادی ؟ گفت آری بابا . گفت بکه دادی ؟ گفت مثلا به بدپور . پدر لاگفت بچه احمق او که مستحق نیست ، نصف خونه های بن شهر مال اوست ، پولش با خاک انداز بالا میره . ملا جواب داد : بابا ! تو مستحق را بهتر میشناسی یا خدا ؟ اگر او مستحق نبود خدا بهش نمیداد .

این حرف ملا هر چن خوشمزه است و به ذره حقیقت تلخ هم توشه اما از انصاف هم نباید گذشت ، زیرا تمام کارهای خدا به حکمتی داره و همه چیزو خدا خوب خلق کرده ، منتهی همیشه دست بنی آدم میفته خرابش میکنه و شورشو درمیاره .

یکی نبود که باون شاعر فضول که حتما به خورده عقلش پارسنگ میبرد و خیال میکرد خوب جانی خدا را گیر آورده و سؤال بجائی ازش کرده و گفته است :

نعمت منعم چراست دریا دریا

محنت مفلس چراست کشتی کشتی ؟
 بکه که جان بابا ، نه خدا اون دریا دریا نعمت را باون دارا بخشیده و نه از این کشتی کشتی محنت که نصیب مفلس بیچاره شده خداوند خبرداره ! آگه به خورده چشاتو درست و از کنی و کلافتو قاضی کنی میفهمی که اون دریا دریا نعمت را همین مفلس باون دارا بخشید و باعث این کشتی کشتی محنت مفلس هم همون داراست و بس . والا چطور ممکنه خدائی که بین غلام حبشی و سید قرشی فرق نمیداره به بینوائی را که تازه پا بدنیا میذاره و هنوزم تقصیری ازش سر نزده بدبخت و بیچاره کنه و اون یکی را فقط برای اینکه بچه فلان آقا و خانه ، توی رختخواب پرفرو بزرگ کنه و از ناز و نعمت دریغ نداره !

برو جونم ! برو عقلتو عوض کن ! حتم آگه خدا باون دارا به جو انصاف و باین مفلس به ذره غیرت داده بود کار با بنجاها نمیرسید . اما حرف سر اینه که داراهای ما ولو برای نمونه بقدر سرسوزن انصاف ندارن و نداره ما مون

دام تزویر!

ایکه خواهی بلند نام شوی	صاحب عز و احترام شوی!
از دل و جان غلام شیطان باش	تا خداوند صد غلام شوی!
جهد کن تا بدست قاضی شرع	مورد اعتماد تام شوی!
مسجدی ساز تا ز سایه آن	در خور سجده و سلام شوی!
کعبه ای بوس تاز حرمت او	قبله حاجت عوام شوی!
زر بمالای شهرده که به خیر	شهره در بین خاص و عام شوی!
خانه ای را بوام نه صد جای	تارها از ادای وام شوی!

قصه حج با وجوه مردم کن!
 کار حاجی ربابه خانم کن!

ایکه باشد سپید ، دامن تو	هست بخت سیاه! دشمن تو!
نان به درویش ره نشین ندهی	که شود خاک ره، نشیمن تو!
دست بیمار را نگیری هان!	که فتد خون او، بگردن تو!
نکنی شمع کلبه ای روشن!	که شود تار چشم روشن تو!
داند ای بذل خوشه چین نکنی	کآتش در فتد بخرمن تو!
وجه مردم ربای و هستی خلق	تا شود کاخ عیش مسکن تو!
چون پیام جلال، کردی جای	نرسد دست کس بدامن تو!

پس بریش همه تبسم کن!
 کار حاجی ربابه خانم کن!

زاغچه

هم بقدری گرفتارن که فرصت فکر کردن سهله که سرخار ندون ندارن . تو را خدا درست فکر کنین ببینین تو این ملک پر تقال فروشی فحش شده و اونوم اونائی میکن که در عرشون به لقمه نون حلال نخورده ان و به روده راست تو دلشون نیس .

به روز عصر بیائین تو خیابون استانبول و اتومبیلهای قشنگ و خانمهای شیک و آقایون پولدار را تماشا کنین اونوقت به سر بهم دریائین شهر بگود صابون بز خونه واون بیچاره های که توی فقر و کثافت میلون بیندازین و این دوتا را باهم بسنجین و باون ارقه ها و پاچه ور مالیده های نفع پرست که سالهای سال خودشونو باسم وزیر و وکیل بریش ما بسته و این تفاوت زندگی را برای ما سوغات نطنز آورده ان لعنت بفرستین بیخشین لعنت بفرستین ، زیرا لعنت فرستادن فایده نداره ، آگه مردین بیخ خرشونو بگیرین و مزدشونو کف دستشون بدارین . خجالت نمیکشن اسم اینو هم میدارن مملکتداری ننه صمد بهتر از شما میتونست مملکت اداره کند . شما کی بفکرش بودین که این تفاوت بزرگ را که میان دارا و مفلس این مملکته از میان ببرین ! ویا لااقل کوچکتش کنین ؟ جانم شاهمش بفکر چاپیدن مردم و پر کردن جیب قوم خویشاتون و سواری بگرده این ملت مفلوک بودین شما تا حالا جرمت نکرده این به قانونی که!

بقیه در صفحه ۳

بار آورده ، نه گدازندگی کنن . دو ما ندازه و هرچه داد بز داراها که هیچوقت ساده هم دستتونو خود به وقتی تو این ملک داشت ، به وقتی هم حالا در دوره دمو صرفه داره . ببخشین تو ختم آدمهای مسدود خدا میدونه که پیش اون دکنره مال قال راه انداخته که چیزی در راه خد جان من شما بودین کردین ، شما بودین و گفتین نمره بلیط ف ایقدر بیره . این فقر انداخت و دیگه زدگان کرگان اونهم حزب خریدین و یا خ ملتی نمیدونم چکار خواش م ساختین بن نشون بد کردین اسم بیرین کرد و دکون باز گذاشت و تو این نمبر فروش پستخان پیدا نشد که حساب و کتاب این جان بابا ! که باسم اون پول درست کردین و مملکت شیرو خورده هست . آگه قصد شما د کاتو نوجمع کنین شیرو خورشید سرخ حالا دیدین که بودین که اونواسبار و مردمو از هرچه میفرماد شاعر : دشمن دوست ندارم شاخه بدترین دشمن کرسی خونی آزادی ، آخ خوابیده و حالا از خاطر ریاست کرسی به دستمال قیصریه براز مطلب دور افتادین حرفه . مقصود من این از این تفاوت بزرگ هارندارهای این مملکت به سرش به بخاک نشس دارم . من از این تراژدی هوا واهمه دارم ، میت آجدانها روزی بیست میکنن واو هم باقیافه سرو بیگر آجدان را اتوموبیل از باب نصف فروش بک و جب چاقه

درد دل باباشمل

بار آورده، نه گذاشته مثل آدم بپرن و نه مثل آدم زندگی کنن. دوما بجان خود تون دیکه حنا تون رنگی نداده و هرچه داد بزین که اعانه بدین به شاهی فایده نداده داراها که هیچوقت عادت بدانن ندارند و مردم متوسط و ساده هم دستتون خوب خونده و دیکه کلاه سرشون نمیره. به وقتی تو این ملک گاراژ داری و شوغری منفعت زیاد داشت، به وقتی هم کنتراتچی بودن آدموملیونر میکرد، حالا در دوره دموکراسی هم انجمن خیریه درست کردن صرفه داره. بیغشین تو این انجمنها انجمنهای خوب و توریستاشون حتما آدمهای مسلمون و سالم خیلی بودن و هستن، ولی خدا میدونه که بیشترشان کلاه بود، تله بود. چن هفته پیش اون دکتوره مال حیایت مادران تو روزنومهها داد و قال راه انداخته که دیکه تو این ملک آدم خوب نیست و کسی چیزی در راه خدا نمیده. کسی هم نیس که پیش بگه جان من شبا بودین که مردمو بهره خیریه است بد بین کردین، شما بودین که قرعه کشی الکی کردین و نشستین و گفتین نمره بلیط فلان چون اینقدر برده نمره عککش هم اینقدر بیره. این بازیها بود که مردموازهوس دستگیری فقرا انداخت و دیکه کسی بلیط تونو نخریده. برای زلزله زدگان گرگان اونهمه اهانه جمع کردین بکجارت؟ باعمارت حزب خریدین و با خرج تبلیغات کردین و با مثل اون اتحاد ملتی نیدونم چکار کردید.

خواهش میکنم اون عمارتهایی را که در گرگان ساختین بن نشون بدین و یا بیچاره هائی را که دستگیری کردین اسم بپرن. افرمیه ای عرب و عجمو سر و کیسه کرد و دکون باز کرد و برای نوردیده ها کرورها گذاشت و تو این مملکت باین پت و پهنی که از هر تمبر فروش پستخانه هر روز عصر حسابشو میخان به نفر پیدا نشد که پس از ده بیست سال از یارو پیرسه که حساب و کتاب این پولها که گرفتی کجاست؟

جان بابا! خجالت نکشین، بگین بینم شما چیزی که باسم اون پول جمع نکردین چی چی بود؟ اونکه درست کردین و برایش خرج کردین کدوم یکیست؟ مملکت شیرو خورشید سرخ داره و انصافاً آبرومند هم هست. اگه قصد شماسرو کیسه کردن و یا خود نمائی نیس دکانتو نوجمع کنین و بذارین هر کس هرچه میخاد بده شیروخورشید سرخ که اقلا به دفتر و حساب کنائی داره! حالا دیدین که بزرگترین دشمن خیریه شما ها بودین که اونواسباب بازی درست کردین و سبک کردین و مردموازه خیریه است بیزار کردین! چه خوب میفرماد شاعر:

دشمن دوست ما را نتوان کرد علاج

شاخه را مرغ چه داند که قفس خواهد شد؛ بدوین که بزرگترین دشمن خیریه چیها و بدترین دشمن کرسیخانه بعضی از کرسی نشینها، دشمن خوئی آزادی، آزادبخواها می هستن که بیست سال خوابیده و حالا از حول حلیم تو دیک افتاده و برای خاطر ریاست کرسیخانه را بافتضاح میکشند و برای خاطر به دستمال قیصریه را آتش میزنن.

براز مطلب دور افتادیم ولی چه میشه کرد، نشخوار آدمیزاد حرفه. مقصود من این بود که بچون همه برو بچه هامن از این تفاوت بزرگ زندگانی و فاصله ای زیادی که میون دارا ها و نادرهای این مملکت میترسم. من از این اله کلنک که به سرش به بخاک نشسته و به سرش با سمون میرسه وحشت دارم. من از این ترازومی که به کف اش زمینه و اون یکی هوا و اومه دارم، میترسم شاهینش بشکنه. من از اینکه آجدانها روزی بیست بارینه دوز را از کنار خیابون بلن میکنن و او هم باقیافه زرد و چشمهای گود افتاده و خون آلود سرو بیکر آجدان را و رانداز میکنه میترسم. من از اینکه اتوموبیل ارباب نصف خیابون را میگیره ولی برای یک دست فروش یک وجب جا قحطه میترسم. من از اینکه اسم برتقال

بار نامه دولت

چه و کیلان عجیبی داریم! همه در دیده ملت محبوب! جمله خوش صحبت و شیرین حرکات عاشق زار و فدایار وطن واقعا محشر و هنگامه کنند وان دگر نغمه زند چون بلبل هر دم اظهار محبت به کشا سوی قداره بصد ناز پرش جای خوبان و ظریفان است این همه خوش مشرب و شیرین کارند در جدل از همه استادتر است همه را کرده زبانش مرعوب متلک گوید حتی بفلک جای شوخی بود و خنده بود بهتر از مرکز باباشمل است که طرفدار حقوق ملله حرف حقی به زبانش آید واقف از راز نهانی باشد جان من اینهمه بر خویش متاب اینقدر جامه درانی منما توی گوش وزرا داد نزن خوب هم با خبر از کیف و کمی مش مصدق شو و طرحی بنویس وان نماینده دانای دلیر جای خود در دل ملت وا کرد نکته سنج و سوز و بت شکن است کار این ملک خراب است خراب نکند ناله و زاری اثری نیست اینکار تعارف بسر دار موقعیت بخدا باریک است جای تفریح، بهارستان نیست اختیار است کنون دست شما اینقدر لوس شدن یعنی چه بی جهت شیون و غوغا دارد بخت در باره برنامه چرا! عاقل از حرف نبندد طرفی خوب دقت کن اگر اهل فنی ماهی و بره و ته چین خواهید کار را اینهمه سهمل نکنید که توان خورد ز نخلش خرما پس بسازید باین فان یات نان خشکیده گوازی وجود! از شما بهتر از این ساخته نیست!

وه چه اوضاع عجیبی داریم! همه لایق همه صادق همه خوب همه دلسوز و پسندیده صفات همه با مملک و غمخوار وطن بخت چون در سر برنامه کنند این بآن هدیه کند دسته گل شیخ چوبان کند از صدق و صفا در عوض نیز برد باد منش نیست مجلس که گلستان است این همه با هم سر شوخی دارند این سعد از همه جلال تر است زهر چشم از همه میگیرد خوب از چپ و راست براند متلک واقعا مجلس زیسته بود جهت خوشمزگی بی بدل است باز رحمت بجلال خپله بوی خیری ز بیانش آید گر چه مشتعی عصبانی باشد گویش لیک یکی حرف حساب ای نویسنده مجهول نما بی جهت این همه فریاد نزن تو که با ذوقی و اهل قلمی دل بدریا زن و شرحی بنویس دیدی آن مرد وطن خواه شهیر کار را خوب چه با بر جا کرد گرچه تیمور بسی خوش سخن است حرف او جمله حساب است حساب لیکن از حرف نباشد ثمری کشور احیاء نشود با گفتار ای و کیلان ره ما تاریک است وقت خوش صحبتی رندان نیست مملکت رو بفساد است و فنا اینقدر حرف زدن یعنی چه هر یکی با همه دعوا دارد جان من اینهمه هنگامه چرا! نیست برنامه چو غیر از حرفی رک و بی پرده بگویم سخنی گر شما سفره رنگین خواهید بی جهت خویش معطل نکنید نیست ایندولت از آن دولتها ور مهیا نبود نقل و نبات نیست گر سینه کبکی موجود این همه غلغله و ولوله چیست!

شیخ سرنا

خیابون میبینم که میلرزند، میلرزم و باین جامعه نفرین میکنم و لعنت میفرستم. من وقتی دختران لغت این ملت را در کوچه و خیابان میبینم که فقر از صورت آنها میبارد گریه ام میکرد، و میخوام بگویم ننگ باد بر آن ملتی که پستان دختران او تماشاگه بیگانگان است.

آری من میترسم و خواهم ترسید زیرا خواجه حافظ که ماورا لسان الغیب مینامیم میفرماید:

ساقی بجام عدل بنده باده تاگدا غیرت نیارود که جهان پر بلا کند.

مخلص شما. باباشمل شما

فروش را با کراه و نفرت میبرن میترسم، من از اینکه داراها اینقدر اتوموبیل و ثروت و خوشی شانرا برخ مردم بیچاره میکشن میترسم. من از اینکه دولتها با اتوموبیل دولتی و پول و ثروت ملت بخود ملت پزمیدن میترسم. وقتی که بیشتر مردم را اینقدر بینوا و بیچاره و بی سرپرست و بدون غمخوار میبینم میترسم. من وقتی نهائی را که باین انبار باروت آتش میزنن میبینم میترسم. من وقتیکه خیال میکنم این زنجیرها خواهد شکست و این سازمان (بقول خودشون) سرنگون خواهد شد باز هم میترسم. من وقتی شبها بچه های معصوم و زیبای این ملت را در این سرما کنار

برام شوی!
سلام شوی!
سلام شوی!
سلام شوی!
سلام شوی!

دشمن تو!
نشیمن تو!
بگردن تو!
شمن روشن تو!
بخرم تو!
بش مسکن تو!
بش بدامن تو!

زاغچه

مارا معین کنه بیارین بکه میزنن ما شمارو مناسیم.
لوح هم خیال کردیم لها بیان واگه اون اجرا کنن به خورده به ذره ندارها چاقتر میم قاتق نونون بشه اینام دراین دوسال ملیونر باین داراها بیچاره را بیچاره تر بحساب اینا هم راه رفتن، کدخدارا بدین

زمستون اومده چن تا خدا و یا برای خود نمائی فقرا دستگیری کنین! بکم که شما سالهای سال اثری نداشت و اگه تیر کرده اونم برای گیری بوده و الا این زنی بر سرش و گردنش بد نمیچینید. پس بهتره میشه روتونو بداراها فکر ندارهام باشین و تونو به ندارها بکنین گر خودتون و فکر داراها شوی اون صدقه دادن ینا رو گدا و بی حال بقیه در صفحه ۳



... باز هم ماشین شماره زرد ۱۰۶۴ هر روز صبح خیابان ژاله شاکرد بندر سه دخترانه می آرد و نیم بعد از ظهر بر میگرداند.

باباشمل - ممکن است کلیه اولیای اطفال خیابان ژاله قراردادی با وزارت دعواخونه ببندند و از این نعمت دولت دادی برخوردار گردند.

... روز دوشنبه جلسه منقلیون کرسیخانه تشکیل و در مسائل اجتماعی و اداری آنجا مخصوصا موضوع آشنی کنان و چاپچی خانه صحبت مفصل بعمل آمد.

... کمک هزینه ۱۸ نفر کارگران چاپچی خانه را در کرسیخونه از لحاظ لجبازی با رئیس سابق آنجا میخوانند بلعت کنند و حتی آنها را تهدید باخراج نموده اند.

... مباشرت کرسیخونه اعلان فروش چند تن هیزم میکند و چاپچی خانه آنجا برای بخاریهای خودش از هیزم هیزم لنگ است.

باباشمل - اشکالی ندارد فروش یک جریان دارد و خرید یک جریان دیگر.

... ششصد اسب را هم در ورامین از ایلخی دولت سیل برده است.

باباشمل - انشاء الله گربه است و سیل معنی تازه پیدا نکرده است.

... آمیز مصندوق هم الحمد الله حالشان جا آمده و روز یکشنبه کرسیخانه را بقدم خود مزین فرموده و بس از صرف چائی مجددا عودت نمودند.

... کمیسیون دادگستری کرسیخانه مش دیانت را تبرئه کرد.

... آسید نناع خیال استیضاح دارد تا مطالبی را که نتوانست ضمن بحث در پرگرام ادا کند در موقع استیضاح بگوید.

... بعضیها عقیده دارند که این عمل هم برای ایزگم کردن است.

... انفرمیه یک حمام بسیار عالی را به هشتاد هزار تومان بنام شاه داماد خریده است.

... اتوموبیل شماره ۱۰۹۳ مخصوص خرید بانوان از خیابان نادری ۱۰۲۵ مخصوص گردش بانوان و ۸ وزارتتی مخصوص حمل و نقل اطفال است.

... بعضی از منسوبین مقامات عالی مشغول فروش اموال غیر منقولند و خاتم حکیم مجازی هم در شیران مشغول فروش شده است.

باباشمل - تو را خدا که خبری هست بهام بگوئید ... این هفته در منزل داش حسن قهوهچی میدان و پیش کسوت قهوهچیها چلو کباب مفصلی داده شد و عده از اعضای انجمن دوستان من جمله دکتر جلال خیل و آشیخ یوسف بن جواد عده دیگر شکمی از عزا در آورده و قول نامه کمک در انتخابات آینده را گرفته و بچیب گذاشتند.

خبرهای کشور

مشور انچی وطنی

خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که تعیین خلیل آقا به مشورتیگیری خاص در دولت ابد مدت نان فطیر و کیک زده در نتیجه زد و بندی بود که مشارالیه با کرسی نشینان متمول و مالک آذربایجان نموده و بایشان قول داده بود اگر چنانکه او را از پله های وزارت بالا بکشند او هم شرط خدمت بجا آورده و ایشان را از پرداخت مزاد غله و مالیات بر در آمد معاف نماید.

باباشمل چه خوش گرمی بانی هر دو سرب که یک سر مهر بانی درد سرب.

تر قص

باز خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که در جلسه هفتگی کوه نوردی یکی از باشگاهها در شیران، هذا غول رقص خوبی نموده و این خوش رقصی مورد توجه کتر دل و قلوبه قرار گرفته و باو ملامت کرده است که تو با این رقص خوب چرا حلقه بگردن نموده ای؟ هذا غول در جواب چنین فرموده است: چکار کنم، آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم.

باباشمل این اولین هنری است که ما در هذا غول و مرشدش سراغ داریم: خدا کند که بیشتر این محاسنشان را بروزدند تا بلکه مورد رغبت عامه قرار گیرند.

... اثاثیه غیر قابل حمل و عالی خانمی را که بکشور فرار عثه تشریف برده، علی کوتوله و ذبیح ضرب گیر خریده اند و یک میلیون ریال هم نفع برده اند.

... خانها نیز راه بردن ارز و جواهر و طلا را بهر و آمریکا یاد گرفته اند.

... روز سه شنبه اعلیحضرت شاه برسید که این موضوع ربابه خانم چیست که شش دانگ را در چهل دانگ فروخته، مگر اینکار ممکن است؟ سردفتری عرض کرد بلی قربان عمرو خانه ای را بزیده ای میفروشد و در عین حال میخواهد بکمک بکر کلاه سر غالب بگذارد. و چون قضیه مشکل شد فتنه السلطنه عرض کرد بلی قربان میشود، خوردند و بردند و سب و سو هم ندارد.

... میهمانی که بعضی زیاد سر بسرش گذاشته شورش را در آورده و او هم رفت، دوباره بر خواهد گشت.

کلمات طوال

زنهای زشت فقط باین منظور باز نهی زیبا آشنا میشوند که شاید بس مانده آنها بایشان برسد.

زن مانند آلکل است که موجود زنده را میکشد، اما آنرا تر و تازه نگاه میدارد.

زنها آنچه را باید بشنوند پشت گوش می اندازند و آنچه را که باید نشنوند همیشه در گوش دارند.

زنها تا جوانند و میتوانند بجوانی خود ادامه دهند، بیاد بود های خود با نظر کینه مینگرند ولی همینکه پیر شدند همه آن خاطرات را دوست دارند.

زن ممکن است با معلومات علمی داشته باشد یا سایر محسنات را.

بنگاه جدید التاسیس

بطوریکه اطلاع پیدا کرده ایم اخیرا بنگاهی با نام «بنگاه مستاجر دک کنی کل کشور» تحت ریاست عالی آسید نناع تاسیس و کردن کلفتترین مستاجرین را در مقابل حق الزحمه قلیل فوری از خانه و مغازه بیرون میکند. این بنگاه کاملا از مزاحم و الطاف میلیساک کار تل بر خوردار است.

مالیات بر در آمد

بطوریکه اطلاع یافته ایم قانون مالیات بر در آمد زمان جنگ میلیساک در نهایت دقت اجرا میگردد و شاید از این حیث بدوستان و دوستان اران فشاری وارد نیاید و فقط اشخاص بی دست و پا و ناشی گرفتار آن گردند. مثلا میگویند اول متمول و ملاک ایران که بیشتر خاک پاک شیراز مال اوست فقط و فقط چهار هزار تومان باید مالیات بپردازد.

باباشمل در سبب سازیش من سودا میم در سبب سوزیش سوفسطا میم.

تهدید و تطمیع

خفیه نویس بابا اطلاع میدهد که دستگاه تهدید و تطمیع میلیساک کار تل و شرکت تضامنی ضیاء شدیداً بکار افتاده و میخواهد بهر تروی شده با نه من سریش قضیه کار تل را بروابط ما و ینگی دنیا ربط دهد. در محافل مطلع چنین اظهار نظر مینمایند که اگر کرسیخانه مایل باشد بی نظری و ایرانی بودن خود را ثابت نماید، باید در این قضیه نیز مثل طرح دکتر سواد مصدق بدون نظریه و راست و فقط با مراعات منافع ایران قضیه را با یک قیام و قعود خاتمه داده و دست او را از تمام کار ها کوتاه نماید و بهیچوجه استخوان لای زخم نکندارد.

اشتباه از دو طرف قابل برگشت است

در حساب هفته گذشته اشتباه مختصری رخ داده است. متمنی است بجای جمله (+ نو کوری مرحوم مظفر الدین شاه) جمله های زیر را بگذارید:

+ یک عمود در آبدارخانه مظفر الدین شاه مرحوم × زمان نظارت آبدارخانه شاهزاده موق الدوله + عودت مظفر الدین شاه مرحوم از فرنگ + همراه آوردن یک آتشز فرنگی بر حسب توصیه اطباء فرنگی + لزوم یک نفر دیلماج برای آتشز + عریضه عمومی خلیل آقا به موق الدوله برای استخدام برادرزاده بعنوان مترجمی آتشز باشی + موافقت موق الدوله + اطلاعات آتشز + عریضه موق الدوله بشاه برای انتقال خلیل آقا بوزارت خارجه × پس از رفع احتیاج + موافقت شاه + خدمت در دارالترجمه زیر نظر صدیق حضرت + کارگزاری قزوین × جنگ گذشته + وکالت از همانجا.

(والله اعلم بالصواب)



چگونه باور و شاع

جواب چهارم (باباشمل - قبلا

وقلوه خیالی در این نوشته آقای دکتر شفق نموده است بحضور ایشان میباشد.)

فاما بعد،

شهادت که حوصله

عنان از کف من ر بوده بود بتأخیر مینداختید، مجبور بود در میان نویسندگان و شعرا نمائی نمایم.

این جهان عجب جها

شکفت داستانی است. گوئی که گاهی خیال را بشکل حقیقی خیال نشان میدهد.

همه میدانند که مولد

خرکان پاریسی گوی که بخشند کودکی من در مکتب خانه سپرد رسیدم دست بدامن ینگی دنیا و این رویه و سبجه هنوز هم دفتوری در آن بعمل نیاورده است که میفرماید:

من از تو روی

که خوش بود ز غز در عنفوان جوانی بسیر داشتم، روزی روی خاره سنگی باین سنگ که اگر دل نداشت تکیه کردم. خواستم سخن گو کل در من اثر کرد، بی اختیار و در بر روی بازو نهاده و از این اندیشه مرا بی آرام نمودار کرد. میدانستم حسد صفت بکنم، من تا بودم و هستم گرفتار انسان چه خود پرست است خیره شد و برجای ماندم و آنچه و فرمان گل دورتر روم نتوان صبا بلطف بگو آن غزال که سر بکوه

طوال

با این منظور باز نهایی
باید پس مانده آنها

است که موجود
بر و تازه نگاه میدارد
بشنوند پشت گوش
باید نشوند همیشه

توانند جوانی خود
های خود بانظر
چنینکه پیر شدند همه
دارند

معلومات علمی داشته
را

التاسیس

ع پیدا کرده ایم اخیراً
مستاجر دک کنی کل
عالیه آسید نمناع
ن مستاجرین را در
فوری از خانه و معازه
نگاه کاملاً از مراحم
تل بخوردار است

در آمد

لاغ یافته ایم قانون
ن جنگ میلیساک در
دو و شاید از این حیث
ن فشاری وارد نیاید
توپا و ناشی گرفتار
نگویند اول متول و
خاک پاک شیراز مال
ار هزار تومان باید

ب سازیش من سودايم
وزیش سونسطايم

و تطمیع

اطلاع میدهند که
میع میلیساک کار تل و
شدیداً بکار افتاده
شده با نه من سریش
بط ما و ینگی دنیا
فل مطلع چنین اظهار
کرسیخانه مایل باشد
دن خود را ثابت نماید
نیز مثل طرح دکتر
نظر بچپ و راست و
یران قضیه را با یک قیام
دست اورا از تمام کار
میچوجه استخوان لای

متمنی است بجای
بگزارید

ان نظارت آبدارخانه
رنک + همراه آوردن
فرد دیماج برای آشپز
رزاده بعنوان مترجمی
عریضه موثق الدوله
تتبیاج + موافقت شاه
اری قزوین X جنگ

م بالصواب



چگونه باورم شد که نویسنده
و شاعر هستم

جواب چهارم از دکتر دل و قلوبه

(باباشمل - قبلا باید متذکر شد که آقای دکتر دل
و قلوبه خیالی در این نوشته استفاده زیاد از مقالات شجوی
آقای دکتر شفق نموده است و وجدانا موظف بعرض تشکر
بمخبر ایشان میباشم.)

فاما بعد،

شهادت الهی که حوصله من سر آمده و این دل بهلوس
عنان از کف من ربوده بود و اگر شما این سؤال رایکفته
بتأخیر مینداختید، مجبور بودم بنده خودم برای اینکه جانی
در میان نویسندگان و شمرا برای خود، باز کنم اقدام بخود
نمایم

این جهان عجب جهانی و این زندگی، تاه بشر
شگفت داستانی است. گوئی محک و ملاک هر چیز دل انسانست
که گاهی خیال را بشکل حقیقت و گاهی حقیقت را بصورت
خیال نشان میدهد.

همه میدانند که مولد من شهر تبریز است و از آن
خرکان باری گوی که بخشندگان عمر میباشند هستم. سنین
کودکی من در مکتب خانه سپری شد و چون به شانزده سالگی
رسیدم دست بدامن ینگی دنیا پها زده و از آنها مراد طلبیدم
و این رویه و سبیه هنوز هم در من باقی بوده و مرورد دور
فتوری در آن بعمل نیاوره است و زبان حال من این بیت شاعر
است که میفرماید:

من از تو روی نتابم گرم بیازاری
که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری

در عنقوان جوانی بسیر و گلگشت و تماشا علاقه وافر
داشتم. روزی روی خار ه سنگی که در کنار چمن بود نشستم و
باین سنگ که اگر دل نداشت آزاری هم نداشت با اعتماد
تکیه کردم. خواستم سخن گویم نتوانستم، گویا بیزبانی
کل در من اثر کرد، بی اختیار چشم از تماشا فرا داشتم
و رو بروی بازو نهاده و از دل سنگ مدد خواستم.

این اندیشه مرا بی آرام نمود و حس حسدی در من
نودار کرد. میدانستم حسد صفت زشتی است ولی چه میتوانستم
بکنم، من تا بودم و هستم گرفتار حسدم.
انسان چه خود پرست است! دلم طپید و دیدگانم
شیره شد و برجای ماندم و آنچه کردم رو بکوهستان برتابم
و بفرمان گل دورتر روم نتوانستم. با خود گفتم.

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
که سربکوه و بیابان توداده ای مارا

و هنوزم برای خاطر آن غزال رعنا
سربکوه مینهم. و دنبال دلبر موهومی
میکردم. به پیرمردی برخوردیم پیر نظر
جان بخش و غمزدانی بسوی من انداخت و
بی اختیار گفتم:

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی بساکنند؟
گفت از خیال تا بحقیقت و از عشق
تا محبت راه دوری نیست. بر گرد و دل
را که در اثر هجران تهی و ویران شده از
محبت پر کن. و من پس از تو بستم مجلس
مدتی مترجمی با سکرویل را میکردم و
بیست و نه ساله بودم که حاج صمدخان شجاع
الدوله به تبریز آمد و من فرار کردم و
از آنوقت ویلان و سرگردان دور دنیا را
میکشتم تا اینکه آفتاب دوره طلانی درخشید
و سخنرانان و روضه خوانانی برای پرورش
افکار لازم شد، لاجرم بسراغ من نیز آمدند
و آمدم. و چون روزگار بر گشت و دولت
ناپایدار رضاشاهی از میان رفت من نیز با
عوام فریبی و تظاهر بدین و دانش خودم
را بر کز اولی نزدیک کردم و کرسی ای
صله گرفتم. لیکن چنانکه میدانید این
کلاه بسر من گشاد بود و مکتب داری و اظهار
فضل بیگمده جوان غیر از سیاست و بازی
در گود کرسیخانه و خود نمایی در جرگه
رندان کهنه کار بود و چنین مینماید که یختم
نکرفته و سال دیگر خواه ناخواه باز به
مکتبخانه برخواهم گشت و همدم طومار و
قلمدان خواهم شد.

اما اینکه می پرسید چگونه نویسنده
و شاعر شدم، باید بگویم که تمام اینها کار
دل بود و من تا محراب دل را شناختم تو گوئی
بی اختیار احرام بسته و بدون اینکه مانند
زوار اجازة دخول بخوام و اا دخل...

بگویم خودم را آنجا جا کردم و من اکنون
هرچه دارم و ندارم از دل است.
نا گفته نماند که من از خود خیلی
راضیم، لیکن تصور میکنم که کار خلقت
است سحر و قسو نیست. چیز ها بعد از
رسیدن بحد نهائی تباعد باز بهم میرسند و
طرفین خطی که برضدم در این فضای کروی
امتداد داده شود بالاخره ترقی میکند.

فواصله بین ژنی و جنی تقریباً بیعد
نامحسوس میرسد. کلمه ژنی اصلاً تینی
است و در واقع بهمان معنی است که ماد یو
و جن گویم. ژنی نیز مانند جن خوب و
بد دارد و من نیز ژنی هستم و باغلب احتمال
کلمه جن معرب همان کلمه است. پس وقتی
به بینیم بزرگان یونان قدیم در مقام تفکر
و ابداع استناد به ژنی (دیمون) میکنند.

باید بدانیم آن مخلوقات پنهان و قوای
پنهان از صالحون هستند و همینکه تغییر
سیرت دادند و براه بد رفتند بهر که
برسند او را مجنون و مصروع میکنند و

بنده نیز همین حال را دارم و چنانکه گفته
شد حد فاصل بین این دو حال بقدری باریک
است که گاهی تشخیص برای عامه سخت
است. پس عجب نیست که در مواردی
بزرگترین خردمندان بشر را دیوانه نامیدند
و از این لحاظ است که گاهی بین ژنی و
جنی جنگ در گرفته و بقول صائب بهم
گفته اند:

اگر مجنون منم پس کیست در روی زمین عاقل؟
و گر عاقل تویی دیوانه در عالم نمیباشد
ریشه اصلی کلمه ژنی بمعنی تولید می
آید و جن بعربی بمعنی پنهان است ولی
دور نیست کلمه جنین بمعنی پنهان در رحم
و جنه بمعنی باغ معنی تولد و نمو را هم
در ضمن داشته باید.

ارتباط این کلمات هر چه باشد گو باش
مقصود در اینجا افاده معنایی است و آن
اینست که واقعا در گزارش زندگی گانی
اشخاص ژنی رفتار و حرکاتی از آنها دیده
میشود که فرق زیادی از آنها که در دیوانه
خانه ها محبوسند ندارد. عده از اطباء
معروف مانند مورو، لیسروزا، نورداو،
آنتونینی، مول، ایبیک، منته کترادر حیات
و حالات اینگونه اشخاص تحقیق و مطالعه
کرده و غرائب و عجائبی فراهم آورده
اند. ژنی و جنی در آثار و علائم جسمانی
شبهاتی بهم دارند.

نابلتون مصروع بود بنده نیز همین
حال را دارم. در نتیجه تجزیه ادرار و نظایر
آن معلوم شده که اشخاص بزرگ که بکار
ذهنی مشغولند فسفر زیاد ضایع میکنند و
این سبب میشود که آنها قبل از وقت
موعود ضعیف میشوند و موی سر آنها سفید
میکردد و میریزد و قوای تولیدی آنها کم
میشود. حال عرض میکنم که من نیز به همین
درد مبتلا هستم یعنی، من پیرسال و ماه نیم
یار بیوفاست. نمیدانم در این چنین موقعی
ضرب المثل عقل سالم در جسم سالم لایقینی
را که گفته اند:

Menus Sonus in Corpus Sano

چگونه توضیح خواهیم نمود مگر
اینکه بگویم کار ما ژنیها چون کشیده
و سراز دستار نمیشناسیم. منتکیو موقع
کار اتصالاً بایش را بزمین، میزد، بحدیکه
معمولاً پیش صندلی او کنده بود و فرش زیر
پای من در کرسیخانه نیز ساییده شده است
گفته اند ارشمیدس قانون اهرم را کشف
کرد بی لباس رو بکوجه های شهر سیرا کوس
دویده و داد میزد پیدا کردم پیدا کردم.
ولی تا سفاکه بنده تا کنون چیزی پیدا نکردم
که تا همان عمل ارشمیدس را تکرار کنم.

از خواص عجیب ژنیها و دانشمندان
که باز دیوانه منش است فراموشکاری و
سهوهای خندیدنی آنهاست. گفته اند لسیئنگ
فیلسوف آلمانی شبی در خانه خود درازده
بود و خدمتکار از درون بدون اینکه بداند
خود صاحبخانه پشت در است گفته بود
هر که هستی آقا خانه نیست برگرد و فردا
صبح بیا. لسیئنگ برگشته و راه افتاده بود
و بعد از مبلغی راه پیمودن بخاطرش آمده
بود که اینخانه مال خودش بوده و نبایستی
باز گردد. و برای خود بنده نیز همین قضیه
عیناً اتفاق افتاده است.

نیون روزی برای پاک کردن چوبق
خود سهواً انگشت نوه خود را گرفته و
توی آن میکشیده است. لیکن بنده بدبختانه
نه چوبق میکشم ونه سیکار و مجبورم
اگر خداوند من بعد بمن اولادی داد و نوه
عطا فرمود انگشت او را بجای انگشت
خودم طبق معمول توی سوراخ دماغ خود
کنم و حب با واسطه بسازم. واستفراغ
ادبی کنم (بقیه در صفحه ۶)

مجلس

دوشنبه ۱۴ آذر ۱۳۳۳

آقای دشتی - من خیال میکردم که واقعا در مجلس پروگرام دولت مطرح خواهد شد.

باباشمل - و دیدم جز شکوه از دست میلسبو و حمله طرفین بیکیدیگر و جنگ زرگری چیزی نبود.

آقای دشتی - دولت در برنامه باید سیاست خود را کاملا روشن واضح بگوید.

باباشمل - اگر نداشته باشد چطور؟

آقای دشتی - یکی از کلاه بجای بحث در پروگرام دولت در حدود یکساعت راجع بمظالم رضاشاه صحبت کرد.

باباشمل - معمولا در برنامه دولت باید بحث شود منتهی اگر قبلا بحث نشد بعدا میشود.

آقای دشتی - آقای بیات آدم خوبی هستند ولی بدرد نخست وزیری نمیخورند.

باباشمل - ولی نخست وزیر خیلی بدرد ایشان میخورد و علاوه بر این آقای دکتر مصدق با آن لایحه اش دیگر کار و کره نگشوده ای برای آقای بیات باقی نگذاشت.

آقای دشتی - امروز هشت روز است در موضوع برنامه صحبت شده و هیچکدام از اعضای کابینه حرف نزده اند.

باباشمل - حق هم دارند، تا مرد سخن نگفته باشد - عیب و ضررش نهفته باشد.

آقای دشتی - بربروز یکی از مهمترین مشکلات این مملکت در مجلس مطرح شد ولی دولت يك كلمه صحبت نکرد.

آقای دکتر طاهری - سکوت موجب رضاست.

آقای دشتی - همه این نمایندگان ۱۳۰ نفر کارشان سیاست نیست، مردمان کاسبکار و تاجری هستند.

باباشمل - حتی در مجلس.

آقای دشتی - زیر بار عبودیت و ظلم نروید.

باباشمل - بشرطیکه شما مارا بزور زیر بار ظلم و عبودیت نکشید.

آقای دشتی - امروز سعی میشود ایلات و عشایر را مسلح کنند. (جنب و جوش نوچه های آقا) آنوقت که آندولت ظالم و مستبد بود هیچکدام اسلحه نداشتند و حالا همه مسلح شده اند.

باباشمل - تا بدستور آقا و مولایشان در موقع مقتضی برادر کشی را راه بیندازند.

آقای دشتی - بنظر من باوضع فعلی دنیا شما میتوانید گلیم این مملکت را از آب دریا بیاورند.

باباشمل - ولی بنظر بنده فقط گلیم خودتان را از آب درخواهید آورد.

آقای ساسان - امنیت قضائی لازم است.

آقای دشتی - ولی باین قضات که دزد را هم تبرئه میکنند؟

باباشمل - بیچاره ها چکار کنند، چون میبینند که حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنکه هست گیرند.

آقای دشتی - باید دست این مستشاران را از کار دور کرد تا وضعیت عادی بشود.

باباشمل - بیخشید طرفدار وضعیت غیرعادی فقط چند نفر از همقطاران خودتانند و بس.

آقای دشتی - مگر اینکه طبیب طبابت را رها کند و دنبال سیاست برود. مثل دکتر طاهری که طبیب اجتماعی شده است و جای شان روی سرماست.

باباشمل - روی سر شما مگر چقدر جاهست؟ اول بیات را بمنزل برسان بعد!

آقای دشتی - همین دکتر... که اینجا نشسته وقتی در مریضخانه با آن لباس سفید بالای سر مریض می رود مثل فرشته است.

باباشمل - و حالا مثل عزرائیل اینجا نازل شده است.

آقای دشتی - بزرگترین مشکل ما کار میلسبو است.

باباشمل - تصور میفرمائید! والا حل آن بقدر صدیک نفت مکل نیست. چطور آنرا در عرض دو ساعت حل کردید و از حل این عاجزید؟

چگونه باورم شد که نویسنده و شاعر هشتم

رفته است بدون اینکه ملتفت شود دست خود را بجیب يك آقای ارمنی که بپلوی او نشسته بود فرو برده و اتفاقا نقلی و نباتی توی جیب ارمنی بوده و عرواؤه بی زحمت از آن شیرینیها در آورده و می خورد و گویا صاحب جیب آدم خلیبی بوده و عرواؤه را میشناخته و صدا در نیآورده بنده نیز خواستم در باشکاه ارامنه همین عمل را تکرار کنم لیکن بپلوی بنده شوهر ارمنی سبیل کلفتی نشسته بود که چندان شوخی و ژنی و جنی سرش نمیشد دیدرو دانشمند و نویسنده فرانسوی کرایه درشکه را فراموش میکرد و من حتی خود درشکه را فراموش میکنم. مطالب طولانی در موارد غیر لازم با اشخاص غیر متناسب میگفت و بنده هم از او تقلید میکنم.

از صفات ژنی یکی نیز که بیشتر مبتلا به آنهاست عدم توازن و اعتدال در امور و افکار و افعال آنهاست که واقعا کاهی از سر میزنند و گاهی از بیخ این اشخاص بزرگ گاهی از لحاظ اخلاق هم تابع فرزند و نشینند و ممکن است از یک مرحله اعلا فضیلت و تقوی چنان بدر که بست گناه بیفتند که عامه نادایان را باید هزار رحمت خواند و در واقع گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای خود نییم و از این روست که فکر ت شاعر معروف عثمانی گفته: يك تارتن مرا بچ میتواند برساند و مرا يك نگاه دوست بکرسد.

پس ملاحظه میفرمائید که بنده از هر حیث ژنی و یا جنی بتمام معنی هشتم یعنی آنچه خوبان همه دارند بنده تنها دارم، و علاوه بر این خاصیتی نیز دارم که اگر در مجمع و حزبی داخل شوم بواسطه منافی بافی و تفرعن خود آن حزب و یا جمع را مجبور بانحلال میکنم و از این خاصیت بنده زیاد استفاده مینمایند.

و اما شاعری بنده شاعر هشتم و زبان حال بنده این غزل شیرین است که گویا آنهم مربوط بدیگری باشد:

دین از دل و دل از کف داده است این شیدایی آخر رسید ای یاران هنگام بی پروایی در عشق و رزی بسیار از نام بد ترسیم اکنون ندارم باک از بد نامی و رسوائی مردم اگر در عشق او سیم وزر میدانند ما جان و دل بخشیدیم، دیگر چه میفرمای سود و زیان در قلب بازار یاران جا کرده سودای جان کی دانند این مردم غوغائی جز دیده بینای صاحب دلان کسی نیست چشمی بدان فتائی روئی بدان زیانی دریای عشقست اینجا غواص خان میباید تا بگذرد آب از سر بهر در دریای دوست عزیزم باباشمل! این توبی که مرا مجبور بنوشتن کردی والا من هم از روزی که بابا بکر سیخانه گذاشتم و نام خود را بابا شعر و شاعری و نویسنده بمحض از باب دل فرستادم.

ما بر فقیم بگیر این گل تو! دوست تو دکتر دل و قلوه

مانده از صفحه ۵

در موقع اقامت در ترکیه شنیدم عرواؤه افندی وزیر معارف اسبق آن مملکت که واقعا از علمای درجه اول بود روزی که سوار تراموا شده رو بشهر می آقای دشتی - يك امریکائی در رشت مقاله بنویسد که اقلیت مجلس بارفتن میلسبو موافق است. وقتی طرح تقدیم شد معلوم میشود اقلیت موافق است با اکثریت.

آقای سید ضیاء الدین طباطبائی - صحیح است.

باباشمل - معلوم میشود آقا باز امیدی دارد.

آقای نخست وزیر - من چندین دوره افتخار نمایندگی مجلس را داشتم.

باباشمل - خدا پدر آقای قبادیان را بیامرزد که اقلا ۱۴ سال زندانش را برخ مردم میکشد. اما آقای بیات ده دوره نمایندگی را!

آقای نخست وزیر - سه عامل مهم مرا وادار بقبول این پست کرد اول صفت راستی و درستی خودم، دوم علاقه مفرط بخدمت بوطن عزیز، سوم تمایل مجلس و عنایت خاص شاهنشاهی.

باباشمل - ولی عامل مهم را که خالی بودن میدان از حریف قوی باشد فراموش فرمودید.

آقای بیات - البته ناچار بودم طبق سنن پارلمانی برنامه تنظیم و تقدیم کنم.

باباشمل - معلوم میشود خودت هم معتقد به برنامه ات نیستی و زور کی نوشته ای که بسن پارلمانی رفتار کرده باشی.

آقای نخست وزیر - آقایان تعجب کردند چرا راجع بر رئیس کل دارائی در برنامه چیزی نوشته نشده. من نمیخواهم از این اظهار تعجب آقایان تعجب کنم.

باباشمل - جان بابا تصدیق کن که این عبارت از دکتر سیاستچی است.

آقای نخست وزیر - هیچ دولتی در برنامه خود راجع بتعیین تکلیف یکی از مستخدمین خود ذکر نمیکنند ولو آن مستخدم خارجی و عنوان مستشار داشته باشد.

باباشمل - خدا کند که نیت همین بوده باشد.

آقای نخست وزیر - البته در روابط خارجی اگر خدای نخواست غبار کدورتی در بین باشد برقع آن و با ثبات حسن نیت دولت اقدام خواهد نمود.

آقای فرهودی با ثبات نیست، با ثبات است (خنده نمایندگان)

آقای نخست وزیر در سیاست داخلی نخستین وهله موضوع مستخدمین خارجی و تعیین تکلیف رئیس کل دارائی است که اکثر آقایان نسبت بان اظهار علاقه فرمودند مطمح نظر دولت است.

آقای دکتر مصدق - تا کی؟

آقای بیات - تا یک هفته.

آقای دکتر مصدق - چون مدت صریحا باید معلوم شود.

آقای بیات - تاده روز باباشمل - ما از حرف آنروز سرکار اتخاذ سند نمودیم و دیروز موعده روز سه سر آمده است!

يك روباه + چهل
 × هرگز + یکصورت بر
 ریز + يك زبان تلخ - قف
 + بدبینی: همه کس + شیر
 آجوفروشی × کافه ترود
 آزار اکثر مردم + سماج
 ملسبک + علاقه خفیف به نقد
 آن بزبان تهرانچه + علل و
 که از غیب میسوزد × همیشه
 حل المسئله
 (۱) رای گفت چکو
 مرد ترشروئی بیکار
 مرد لاوک پراز غسل
 غسل نمیکرد. چند روز بدینمهوال
 میکند، یانه. دید مرد بیخ
 گذاشته و چشمهایش را بزمین
 زن گفت: مرد هر قدر
 نبخرد و عطایات را بلقایت
 روزنامه ها
 ایران ها (شماره ۲۸۷)
 وای از آن تبسهای ابلیها
 باباشمل - وای از آن
 عاقلانه؟
 گوشش شماره (۵۴۸۵)
 سینما های طمع کار تهران
 باباشمل - و طرفداران
 بروی آنها.
 بند (شماره ۲۸)
 در آستانه یکدوره نوین
 باباشمل - شما هم باز
 خواهی بود؟
 ز غدا امروز (شماره ۲۲۸)
 بیروزی یعنی چه؟
 باباهمل - یعنی آلت کردن
 و پوشیدن سرمایه داران و با
 نیت چایی
 نجات ایران (شماره ۴۲۸)
 چگونه برتقال فروش شدم
 باباشمل - مردم با هزار درد
 وزارت و وکالت میسرسند صدا
 در نیاید تو از بیچاره برتقال
 بازخواست میکنی؟
 شمشیر امروز (شماره ۱۴)
 هجرت ماهیان
 بابا شمل قابل توجه شرکت
 نان (شماره ۳۲۵)
 لغواختیارات دکتر میلسبو
 بابا شمل - با این دولت و این
 سنو باور نکن!
 انعام (شماره ۶۳۰)
 میلسبو میرود
 بابا شمل - و هزاران دبزی
 سرش شکسته میشود.

حساب باباشمل

برای نو آموزان سیاست چهار عمل اصلی

معادلات کرسی نشینان

یک روباه + چهل من حنظل + سی من سرکه + یک قیافه عبوس - خنده
 × هرگز + یکصورت بر افروخته + یک ماجراجو × بیباکی + یکجفت چشم
 ریز + یک زبان تلخ - فصاحت - قوه نطق و بیان + علاقه بداخله × همه چیز
 + بدبینی: همه کس + شیرینی فروشی در کوپراتیورنج تبریز - مشتری (۱) +
 آجوفروشی × کافه ترود تبریز + تظاهر بمجاهد بودن - حقیقت × اذیت و
 آزار اکثر مردم + سماجت × زیاد + یک کرسی + میل شدید بلاستیک و قند
 بلسبک + علاقه خفیف به نعنای + اعلام جرم بازبان غلامحسین بیک قوچانی + استرداد
 آن بزبان تهرانیچه + علل واسرارمکو - ادب + تفرعن × الی غیرالنهايه + چراغی
 که از غیب میسوزد × همیشه = سرتق زاده

حل المسئله

(۱) رای گفت چگونه بود آن حکایت؟ برهنه جواب داد:
 مرد ترشروئی بیکار بود، زنش گفت برو عسل فروشی کن.
 مرد لاوک بر از عسل روی سر گذاشت و رفت عصر برگشت گفت: زن کسی
 عسل نمیخورد. چند روز بدین منوال گذشت زن با خود گفت بروم ببینم این حقیقتاً عسل فروشی
 میکند، یا نه. دید مرد بیخ دیوار عبوساً قطری را نشسته و لاوک عسل را جلوش
 گذاشته و چشمهایش را بزمین دوخته و با صدای ناهنجار میگوید: آئی عسل...
 زن گفت: مرد هر قدر عسل تو شیرین باشد با این ترشروئی خودت کسی
 نمیخورد و عطایت را بلقایت میبخشد.

روزنامه ها

ایران ما (شماره ۲۸۷)
 وای از آن تیسهای ابلهانه!
 باباشمل - ووی از آن گریه های
 فغانانه!
 کوشش شماره (۵۴۸۵)
 سینما های طمع کار تهران
 باباشمل - و طرفداران و مدافعین
 بروی آنها.
 بلند (شماره ۲۸)
 در آستانه یکدوره نوین
 باباشمل - شما هم باز همراه ما
 خواهید بود!
 رعد امروز (شماره ۲۲۸)
 بیروزی یعنی چه؟
 باباشمل - یعنی آلت کردن میلیسپاک
 و پوشیدن سرمایه داران و بالا بردن
 قیمت چایی
 نجات ایران (شماره ۴۲۸)
 چگونه برتقال فروش شدم
 باباشمل - مردم با هزار دوز و کلک
 وزارت و وکالت میسرند صدایشان هم
 در نیاید تو از بیچاره برتقال فروش
 بازخواست میکنی؟
 شمشیر امروز (شماره ۱۴)
 هجرت ماهیان
 باباشمل قابل توجه شرکت شیلات
 داد (شماره ۳۲۵)
 لنواختاریات د کتر میلیسپو
 باباشمل - با این دولت و این مجلس
 شو باور نکن!
 اندام (شماره ۶۳۰)
 میلیسپو میروند
 باباشمل - و هزاران دیزی سیاه
 سرش شکسته میشود.

ایران ما شماره (۲۸۸)

علم ساعد
 باباشمل - آنرا بروز علم یزید
 انداختید.
 سر گذشت (شماره ۳)
 کشف معادن نفت در بندر شاه
 باباشمل - همقطار باز اسم نفت
 آوردی؟ مرده شوی این نفت را ببرد،
 کشف شده نشده پدر مارادر آورد!
 نجات ایران (شماره ۴۲۸)
 ای دست چپ عزیز، میگویند که تو
 هیچکاره ای مهملی، و کاری از تو ساخته
 نیست راست میگویند؟
 باباشمل - اگر در باره دست چپ
 هم صدق کند در باره دست چپی هاصدق
 نمیکند.
 ستاره (شماره ۱۹۵۷)
 ارکستر سفوفنی بزرگ، در مین
 ارکستر فصل زمستان زیر شورای فرهنگی
 بریتانیا....
 باباشمل - ماشاء الله باین انشای
 فارسی!
 کوشش (شماره ۲۷۰)
 ماشین خواندن افکار
 باباشمل - بفرمائید ماشین دشمن
 درست کنی
 ندای عدالت (شماره ۱۲۴)
 رمز نفوذ در دیکران
 باباشمل - اگر لالائی بلدی چرا خوابت نمیبورد؟
 شرف (شماره ۹)
 اگر زمامدار شدم
 باباشمل - آنوقت همه چیزت عوض
 میشود حتی روزنامه ات.

بورس

نام شرکت - مبلغ اسمی هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
شرکت نان بیات	۱۰۰	۷۲
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۵
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۴۸
توده کیمیا	۱۰۰	۵۰
سوسپته آونیم هرهان	۱۰۰	۲۲
شرکت لاهیجان بدو نمونیت	۱۰۰	۲۱
بنگاه کار یابی هشتی	۱۰۰	۳۸
شرکت بانوان	۱۰۰	۸۸
اتحادیه توباز	۱۰۰	۲
شرکت ایران	۱۰۰	۳
شرکت کار	۱۰۰	۱

بازار نسبتاً آرام شده است. معاملات خارجی مهلت
 برای معاملات داخلی نمیدهد. تصور میروند تغییرات مهمه
 و غیر منتظره در بازار رخ دهد. شرکت نان بیات شعبه
 معاملات خارجی را که چندان نان و آبی نداشت و ضمانت مشکل
 و خسته کننده هم بود بداش نصل واگذار کرد. تصور
 مینمایند قضایائی را که دیگران با عقل و تجربه نتوانستند
 حل کنند او باقیافه بشاش و سکس آبل فیصل دهد. کارتل
 وضعیتش اسفناک است و کار بجائی کشیده که متوسل بتهدید و
 خلط مبحث شده و مجدداً در کیسه را شل و حاتم بغشی راه
 انداخته است. ممکن است کارتل فقط سهام اختیارات اقتصادی
 را بفروشد و برعکس اظهارات قبلی با سهام اختیارات مالی
 بجای خود باقی و باز هم داخل معاملات غیر مجاز و کارشکنی
 گردد. با وضعیت فعلی بازار مکاره بهارستان و شل و ول
 بودن اعضای آن انتظار اقدام شدید میروند. شرکت
 تضامنی ضیاء سر شراکت با کارتل سخت ضرر میکند. توده
 کیمیا از حرارتش کاسته شده است. سهام بقیه شرکتهای
 ثابت است.

نسخه حکیمانه

مملکت مرد کار میخواهد
 دولت پایدار میخواهد
 نیست بازیچه مملکت داری
 همت و پشتکار میخواهد
 کاری از یأس برنمیآید
 دل امیدوار میخواهد
 کشور ماکه رو بویرانیست
 دولتی هوشیار میخواهد
 ما ارادت شعار میجوئیم
 او سیاستمدار میخواهد
 هر چه بیکاره است در این ملک
 منصب و اقتدار میخواهد
 مختصر تا که وضع ماینست
 بینی مامهار میخواهد
 باید از جبر آوریم و بریم
 حرفائی که یار میخواهد
 قانبرگان مابکار افتند
 جعبه ای حب کار میخواهد
 شیخ سرنا

اینکه ملتفت شود دست
 یک آقای ارمنی که بپلوی
 برو برده و اتفاقاً نقلی و
 ارمنی بوده و عمر او
 شیرینها در آورده می.
 حب جیب آدم حلیمی بود
 شناخته و صدا در نیابورده
 م در باشگاه ارمنه هین
 کتم لیکن بپلوی بنده شو
 تم نشسته بود که چندان
 جنی سرش نمیشد
 نشمند و نویسنده فرانسوی
 را فراموش میکرد و من
 سکه را فراموش میکنم.
 فی در موارد غیر لازم با
 مناسب میگفت و بنده هم از
 م.
 زنی یکی نیز که بیشتر
 عدم توازن و اعتدال در امور
 ل آنهاست که واقعا گاهی
 و گاهی از بیخ این اشخاص
 از لحاظ اخلاق هم تابع فراز
 کن است از یک مرحله اعلی
 چنان بدر که بست کند
 نادانان را باید هزار رحمت
 واقع:
 م اعلی نشینم
 گهی بر پشت پای خود بنییم
 ن روست که فکرت شاعر
 ی گفته: یک تار تن مرا بین
 اند و مرا یک نگاه دوست
 حظه میفرمائید که بنده از هر
 یا جنی بتمام معنی هستم یعنی
 همه دارند بنده تنها دارم.
 این خاصیتی نیز دارم که اگر
 زنی بی داخل شوم بواسطه متقی
 ن خود آن حزب و یا جمع را
 دل میکنم و از این خاصیت
 ستفاده مینمایند.
 شاعری بنده شاعر هستم و
 ه این غزل شیرین است که گویند
 ط بدیگری باشد:
 از کف داده است این شیدائی
 ای یاران هنگام بی بروالی
 روزی بسیار از نام بد ترسیم
 م باک از بد نامی و رسوائی
 در عشق او سیم وزر میدادند
 بشیدیم، دیگر چه میفرمانی
 در قلب بازاربان جا کرده
 ان کی دانند این مردم غوغائی
 بینای صاحب دلان کسی نیست
 ن فتانی روئی بدان زیبائی
 بست اینجبا غواص جان میباید
 آب از سر بهر در دریائی
 ت عزیزم باباشمل! این تو بودی
 جیور بنوشتن کردی و الا من
 که بابکر سیخانه گذاشتم و
 رابا شعر و شاعری و نویسنده
 باب دل فرستادم.
 رفتم بکیر این کل تو!
 ت تو دکتر دل و قلوه

جدول باباشمل

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱									
۲									
۳									
۴									
۵									
۶									
۷									
۸									
۹									
۱۰									

افقی:

۱- مالك پرت سعید - پس عربی
 ۲- طایفه بودند که گوسفند های این رنگی داشتند - وردست دعاخونه که آدم خوبی است ۳- مردم بلباسی بت عیار برآید و آن هم در وزارت باجگیرخونه است - شاعر میفرماید اگر جزای آن بدی باشد سهل است ۴- آدم و حوای ما گندم خوردند و آدم و حوای فرنگیها از این میوه در هر صورت هر دور از بهشت بیرون کردند - بدگمان است که بدین صورت درآمده است ۵- رفیق حرف مهمل - خودی نیست ۶- عمو - اگر برآ از آن تشخیص ندهی توی این ملک خیلی شانس داری ۷- گوشت آنرا بجای گوشت گوسفند بیشتری قالب میکنند - خد - بالفتح و تشدید صاد نیک را ندن و رفتن شتر و برداشتن حدیث و خبر کسی و بلند کردن و عرضه نمودن را گویند ۸- پست و ارو نه - همسایه آشور است که در اثر حقاری زیر و رو شده است ۹- اگر آخرش بجای الف، الف مقصوره بود نزدیکتر و زبونتر و کمترین و دونان بود - یکی از دو خیر مایه کابینه ۱۰- هوای معر که را پس دید و از جای خود نجیبید و از وزارت استعفا داد - چانه بعضی از نمایندگان اینطور است.

عمودی

۱- امپراطور دانشگاه و مشورتچی اعظم - نان فطیر و کبک زده ۲- اغلب همراه ریب است - ابرام دعاخونه ۳- خاطره - رودیت در روسیه که قزاقان آن معروفند ۴- دوستان اینطوری مگس مانند دور شیرینی - مخفای اگر ۵- الاغ فرانسوی - کرسی نشین مشکین شهر ۶- داش نعل جابجا شده - بقول خواجه عبدالله انصاری دل بدست آرتا - باشی ۷- سر بهلوان بزمین آمده - وارونه جن - یکی از وکلای زبردست در دوره های غیر فرمایشی که بالاخره شهید شد ۸- بطور متوسط در دوره دموکراسی هر سه ماه یکبار از آن تشکیل شده است - درویشها میکشند ۹- دام غیر متدن - پایتخت هلوتسیا - فرنگی نقش ۱۰- بقول آقا سید محمد تباتبانی یکی از دوینگه ها - اکنون سوار خرچنگستان است.

مستون خوانندگان

ننه صمد جواب میدهد
 بانو پاکیزه - دندانهای سفیدم از دست رفت ، لك سیکاز تمام آنها از رد کرده است .
 ننه صمد - خانم غصه نخورید . يك چوب بنه را در آب تر کرده و بعد در نك بزئید و روی لكها بمالید ، همه زائل خواهد شد . اما خواهش میکنم مثل آن خانم این کار را برای لك مكهای صورتتان نكنید و مرا بیاد نقش نگیرید .
 بانورها شده - او مرا را کرده است بجای او دیگری را قبول كنم ؟

ننه صمد - هرگز عشق اول فراموش نمیشود - مطمئنم که در آغوش دیگری هم فکر او را خواهید کرد . اما میترسم حرف مرا گوش نکنید و بالاخره آنچه را تصمیم گرفته اید اجرا کنید . اما مواظب باشید که يك مرتبه در قربان صدقه هاتان اسم اولی را نبرید . بهتر اینست که دومی را هم هم اسم اولی انتخاب کنید .

بانو ستاره - شنیده ام ستاره ها بدن خود را با شیر میشویند من هم که اسم ستاره است ، اینکار را بکنم ؟

ننه صمد - اگر چه حساب آنها با شما جداست ، اما اگر جدا تصمیم گرفته اید که با ستاره ها بمناسبت هم اسمی رقابت کنید باید زن شیر فروشی بشوید که پس از استحمام بتوانید شیر حمامتان را چربتر و بقیبت عادی بفروشید .

مجله مصور ماهانه

ادبی و اجتماعی
 بزودی منتشر خواهد شد .



دفتر: (خیابان پهلوی کوچه محتشم)

کتاب زندگانی احمد شاه

نگارنده: آقای حسین مکی
 حاوی اسرار و اسناد سیاسی

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود
 صاحب امتیاز و مدیر مسئول رضا کنجی
 محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه ظهیر الاسلام تلفن: ۵۲-۸۶
 مقالات وارده مسترد نمیشود . ادای درج و حک و اصلاح مقالات آزاد است . بهای لواحق خصوصی و آگهی دفتر اندازه است .

بهای اشراك

یکساله: ۲۰۰ ریال
 ششماهه: ۱۰۰
 وجه اشتراك قبلا دریافت میشود
 تک شماره دره جا ۴ ریال
 بهای تک شماره یکروز بعد از انتشار دو مقابل خواهد بود .

نیش و نوش

دکتر اجتهاد هیچکاره!

در مجلس از عناد چنین گفت اجتهاد
 کای نایب رئیس من اینجا چکاره ام ؟
 کرسی نشین اگر که شماری مرا چرا
 در شعبه ها نیاوری اندر شماره ام ؟
 با خنده داد پاسخ او نایب رئیس
 من نیز چون جناب شما هیچکاره ام !
 شیخ سرنا



- من چهار ساعته بقلاب هرچی میزنم ماهی بش نمیفته ، تو چیکار کردی که تا قلابت تو آب رفت ماهی باین بزرگی خودشو انداخت رو خاک .
 - بقلاب به کاغذ زدم و روش نوشتم تا دو دقیقه دیگر میلموش مشورتچی کل آنها خواهد شد .

آگهی رسمی

در پاسخ عده کثیری از مشتریان که موفق بگرفتن بربکت ذغال سنگ از این اداره شده و اکنون از نسخ آن شکایت دارند اشعار میدارد که اصولا بربکت های نامبرده برای سوخت تهیه نشده ، بلکه جزو مصالح ساختمانی میباشد با وجود این خاطر اشخاص سعی را که جدا در مقام سوزاندن بربکتهای فوق الذکر برمی آید مستحضر مدارد که بهتر است آنها را به نفت آغشته نموده و در بخاری بچینند و با کبریت آتش بزنند و احياناً بادم آهنکری را وقت توره های فرنگی بدمند . و اگر پس از يك ربع ساعت بخاری ، مجدداً باز کنند مشاهده خواهند فرمود که بقدت مداوندی تمام نفت سوخته و بربکتهای کامکان از خطر حرین محفوظ و با تمجب و تسخیر بصورت آدمیزاد نگاه میکنند . ضمناً خاطر نشان مینماید که در موقع آزمون فوق الذکر حتماً روی بخاری را با بتمومی که بقیبت یکسره هشتاد ریال از این اداره و برای همین منظور دریافت داشته اند بیوشانند . والا بخاری بیچاره بیخ کرده و مبتلا بسرماء خوردگی خواهد شد و بدیهی است که این اداره هیچگونه مسئولیتی را از این حیث بعهده نخواهد گرفت
 رئیس اداره کل بخش: دکتر نایب



سال دوم شماره مسلسل

